

طی سال‌ها تدریس درسی با عنوان «دیدن و تحلیل نمایش» در مقطع کارشناسی دانشگاه هنر - دانشکده سینما و تئاتر، متوجه شدم که محتوای این درس تا حد زیادی بستگی به تأویل و نظر استاد پیدا می‌کند زیرا در توضیح این درس طبق برنامه‌ریزی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، منبع یا زمینه قابل تأملی وجود ندارد. این برنامه‌ریزی متعلق به حدود سه دهه پیش یعنی اوایل سال‌های شصت شمسی است و مورد بالا درباره اغلب توضیح دروس صدق می‌کند؛ متأسفانه به‌رغم درخواست بسیاری از استادان مبنی بر لزوم بازنگری در برنامه‌های درسی دانشگاه‌های هنری، این مهم همچنان از دید مسئولان و برنامه‌ریزان هنری وزارتخانه پنهان مانده است.

عنوان این درس در برخی گرایش‌ها (کارگردانی و طراحی صحنه) به صورت دو ترم تحصیلی یک و دو، چهار واحد درسی را

شامل می‌شود، اما جالب است بدانید که دیدن و تحلیل نمایش دیگر نیز با دو واحد درسی، طی یک ترم تحصیلی برای گرایش‌های بازیگری، عروسکی و ادبیات نمایشی در نظر گرفته شده، با این وصف می‌توان حدس زد که چگونه موجبات سال‌ها سرگردانی در نحوه ارائه این درس توسط مدیران گروه تئاتر و استادان متعهد به تدریس آن را فراهم آورده است. گاه دانشجویان بسته به گرایش، میان چند استاد مدرس تقسیم گردیده‌اند (طراحی صحنه با استاد کارشناس این رشته؛ بازیگری و کارگردانی به همین ترتیب) که می‌توان حدس زد چگونه بنا به سلیقه و درک استاد از واژه «تحلیل» محتوای کلاس می‌تواند شامل تغییر شود. گاه نیز همین درس به شکل متمرکز توسط یک یا دو استاد تدریس شده است و آنان نیز بنا به دانش و بینش خود محتوایی برای آن در نظر گرفته و پیش رفته‌اند. برخی هم مانند من کوشش نموده و درباره نقد

و تحلیل، تفاوت‌ها و شباهت‌ها و... جایگاه آن در اجتماع امروز ایران را در قالب مجموعه‌ای از برداشت‌ها و شیوه‌های متفاوت و در عین حال تابع اصولی تغییرناپذیر ارائه نمایم. اما در نهایت باید اذعان کنم که بر این درس و محتوای آن به مانند بسیاری دروس دیگر جفایی ناگوار رفته و استادان و دانشجویان مشتاق، از این جفای بی‌حساب نصیب فراوان برده‌اند.

آنچه مرا بر آن داشت تا این‌گونه مفصل از سرنوشت محتوم تدریس این درس در کنار بسیاری دیگر درس‌های آموزشی هنری در نظام دانشگاهی ایران سخن برانم، نگرانی از برداشت اشتباه و شبهه‌برانگیز از درسی است که می‌تواند حداقل شناخت نسبتاً درستی از محدود «تحلیل» و «نقد» را در بر گیرد و به درک ویژگی‌های هنر زنده (اجرا - Performance) در کنار هنرهای دیگر نزد دانشجویان کمک شایانی بنماید.

بنابر ایده بالا سعی کردم محتوای درس را بر پایه دو ویژگی طراحی کنم:

ارتباط زنده هنگام «دیدن» یک اجرای نمایش دارای چه شاخصه‌هایی است؟ چگونه و از کدام مسیرها می‌توان به «تحلیل» آنچه دیده شده نشست؟

شک نیست که تحلیل و نقد در یک کار اجرایی، هر دو بر پایه یک نگاه Objective یا واقع‌بینانه، بدون غرض‌ورزی و با استناد به نمونه‌های برگرفته از آن چه دریافت شده ابراز می‌گردند؛ تفاوت بین آن‌ها در مقایس و معیارهایی است که در نقد تئاتر شامل نمایشنامه و نمایشنامه‌نویس و سبک نگارش و جزئی‌نگری در همه موارد و در نهایت قیاس بین متن و اجرا می‌شود. به این ترتیب آن را به عنوان criticism یا نقد بلند می‌توان شناخت که در عالم روزنامه‌نگاری مقابل Review به معنای مرور یا نقد کوتاه همان تحلیل را به ذهن متبادر کند که مقصود تحلیل اجرا است؛ یا به عبارت بهتر تحلیل آنچه دیده شده؛ شنیده شده و ناظر آن بوده‌اند.

سرنوشت محتوم

تحلیلی کوتاه از نمایش غلتش‌ها

اثر کارلو گولدینی

دکتر هایده حائری



نمایش «غلتشن‌ها» یکی از نمایش‌هایی بود که همراه با دانشجویان دیدیم و به خاطر ویژگی‌های به یاد ماندنی‌اش حیف بود از نظرها دور بماند، پس به نگارش یک تحلیل یا رویو یا بهتر بگویم یک نقد کوتاه درباره‌اش نشستیم و برای دانشجویان به عنوان یک نمونه خواندم، امیدوارم برای خوانندگان شما هم خواندنی باشد، اگرچه اجرای آن نمایش مدت‌هاست پایان یافته است.

در بعد از ظهر یک روز نسبتاً گرم اوایل خرداد ۸۷ بعد از مدت‌ها دوری از دیدن اجراهای تئاتری، بالاخره با همسرم به دیدن نمایش «غلتشن‌ها» اثر کارلو گولدینی ۱۷۹۳ - ۱۷۰۷، ترجمه علی رفیعی البته دکتتر رفیعی کارگردان و طراح صاحب سبک و هنرمند، و به کارگردانی حمید پورآذری (بدون آشنایی قبلی) رفتیم. به سرعت با خیل عظیم تماشاگران که تمام پلکان و داخل سالن انتظار مشترک تالارهای چهارسو و سایه را روبه‌رو شدیم. هر چه پایین‌تر می‌رفتیم هرم گرما و شلوغی و هوای نه چندان دلپذیر داخل تدریجاً گرد پشیمانی را بر صورتان می‌دواند، اما شاگردان درس «دیدن و تحلیل نمایش» انتظار را می‌کشیدند و امکان تغییر عقیده نبود. بخصوص که یکی از بهترین دانشجویانم نیز در نمایش بازی می‌کرد و باید کارش را می‌دیدم. به زودی درهای سالن باز شد و ما که به یمن زحمت آن‌ها جلوتر از بقیه قرار داشتیم به سرعت داخل فضای تازه تعمیر شده تالار کوچک آینه شدیم و به شدت تحت تأثیر حضور بازیگران در میان تماشاگران و صدای بلند موسیقی به همراه رفت و آمد همگان قرار گرفتیم. زود رفتیم و بر جای خود نشستیم. آن شب آخرین شب اجرا بود و شلوغی تا حدی به همین دلیل. مأمورین صحنه و سالن به سختی همه را جا دادند و ما هم در انتظار شروع اجرا، هوای نامطبوع و نور مستقیم چراغ سالن را که نمی‌دانم چرا باید به نحوی باشد که چشم تماشاگر را آزار جدی دهد، تحمل کردیم. کمی بعد نمایش آغاز شد: باید اذعان کنم که همواره کم‌دی برایم دلپذیرتر بوده چه در کار و چه هنگام تماشا. بروشور که با قطع کوچک و طراحی ساده حاوی برخی اطلاعات لازم بود دو مشکل داشت نخست، ریزی نوشته‌ها.

نمایش با نهایت انرژی و سر و صدا چنانکه پیش‌بینی می‌شد و با همراهی نوای ریتمیک گیتار ادامه یافت و به زودی ما را در فضای پر زرق و برق دکور و لباس و گریسم قرن هجده ایتالیا به علاوه حرکات غلوشده و بیان نسبتاً فاخر بازیگر فرو برد.

ماجرای مربوط به چشم و هم‌چشمی‌های طبقه اشراف که با سه خانواده معرفی می‌شوند در برگزاری یک عروسی است و خشونت‌ها و درگیری‌های هر یک از این سه خانواده در فضای خانه و ظاهرسازی‌ها و دروغ‌پردازی‌های بیرون از آن. شک نیست و بر اهل تئاتر و ادبیات روشن، که گولدونی و کارهایش با کم‌دیا دل‌آرته ارتباطی بی‌واسطه دارد و بستر نمایشنامه‌های او برگرفته از شخصیت‌پردازی و موقعیت‌سازی فضای کم‌دیا دل‌آرته است که در اجرا نیز خوشحانه این موضوع رعایت شده بود. بازیگران همگی از غلو لازم این نوع کار بهره برده بودند و برخی حتی از حیث فیگور حرکتی از شیوه اغراق و افت و خیز کارتونی یا بهتر بگویم کاریکاتورگونه استفاده کرده بودند. که به شدت نمود داشت؛ از آن جمله بازیگر نقش لوجی‌تا (مینا خسروانی) و کلفت (افسانه بخشی‌فر). میزانسن مناسب این شکل حرکتی طراحی شده و به راحتی صحنه‌ای به صحنه دیگر مبدل می‌گشت. فضای تئاتریکال با بهره‌ای که از رنگ و نور و موسیقی می‌برد و با امکاناتی که از دید بازیگر در جذب مخاطب و از نگاه تماشاگر در مشارکت کردن در رویداد در اختیار می‌نهد برای سالن‌های کوچک و تودرتوی تئاتر شهر بهترین نوع نمایش است. به ویژه اگر دستگاه تهویه هم به بهترین وجه کار کند. از بازیگرانی که سازشان به شدت در جذب مخاطب کوک می‌نمود بازیگر نقش‌های لوتاردو (علی سرابی) و سیمون (هدایت هاشمی) بودند که گاه در شخصیت‌پردازی خود جاشنی محلی هم به کار می‌گرفتند، یا پر کردن سالن و هوای گرم و محل نشستن‌های ناچور روی زمین؛ بازی‌های کمیک آنان سخت به دل می‌نشست. باید اضافه کنم استفاده از این تکنیک‌ها به ظرافت و شناخت خاصی نیازمند است چرا که به سرعت می‌تواند از حد در گذشته و لوس و فرصت‌طلبانه جلوه کند. بازیگری کمیک به مانند جاسوس دو جانبه‌ای است که در لحظه‌ای تو را به اوج می‌رساند و تا مزه‌اش را چشیدی، اگر حدش را ندانی و به بیراهه بروی، لحظه‌ای دیگر با سرعت پایبند می‌کشد. از این حیث کاری است بیشتر غریزی و کمتر یادگرفته‌ی گرچه تئوری‌های بی‌شماری را در این باره می‌توان برشمرد. به این لحاظ دیگر بازیگران نمایش غلتشن‌ها نسبتاً خوب جلوه کردند و در نتیجه علاقه‌مندی و زحمت

شایان توجه، هماهنگ با گروه وظایف خود را انجام دادند و برخی گاه تکه‌های خوبی در کار خود گنجانیده بودند. بازیگر نقش مارینا (آتیه جاوید) در مقابل مارگاریتا (معصومه قاسمی‌پور) و فلیچه (رزیتا قضائی) توانستند مثلث جالبی از پیچیده‌ها و اطوارهای منسوب به زنان پول دار را تشکیل دهند. از آن سو بازیگر نقش موریزیو (علی بخشی‌فر) که نوازندگی را هم در ارائه نقشش داشت، به خوبی توانست بی‌دست و پای و جوانانه‌اش را بروز دهد. در این میان اگرچه نمی‌توان منکر لحظات موفق در اجرای نقش بازیگر نقش پدر (جواد پورزند) شد اما به واقع نقش آفرینی ایشان فاقد جذابیت معمول این نوع کم‌دی است. نقش کانتیاتیو (محمد طیب‌طاهر) مابین لوتاردو و سیمون خوب جا می‌افتاد و حساسیت‌هایش به پیش ماجرا می‌افزود. به این ترتیب اجرای نمایش غلتشن‌ها از جنبه‌های مختلف باعث شد تا به‌رغم همه چیز بتوانیم ساعتی را در نشاط توأم با حرارت سرگرم شویم، امید که روح گولدونی شاد باشد و دکتتر رفیعی عزیز هم سال‌ها با شادی و سلامت زندگی کند، که ترجمه‌ای عالی از نمایشنامه ارائه دادند.

